

Research Article

Vol 16, Issue 1, Spring 2024, Ser 59, PP: 159-172

Title: Analysis of "Putting a Bow on the Patient's Head" in Hafez Shirazi's Poem

Authors: Mohammadhadi Khaleghzadeh*

Abstract: Persian literature is bound to accept oral and folk culture and literature in its text and heart. Hafez is one of the poets who nurtured the oral culture of his time and reflected it in the art of his poems. There is a verse in his poetry as follows:
What should I do with your eyes and eyebrows?
And the bow saddle that you draw on the patient's head
The recording of this verse is based on the edition of Abulqasem Anjavi, and Parviz Natal Khanlari, Mohammad Qazvini, and Qasim Ghani gave "I am sick", but Hossein-Ali Haravi "On the head of the patient" is more correct and the recording of Hafez Qudsi is a proof of this claim. However, "pulling a bow over the patient's head" is a matter of discussion. In the past, it was official that when they despaired of the patient's recovery, they would keep a big tray next to the patient and without him noticing, they would put a ball of clay in the bow and hit the tray hard to Hearing that unexpected sound, the patient will get scared and recover. This researcher in this article, which is done with descriptive and analytical method, seeks to investigate this issue by exploring popular culture, Persian literature and traditional medicine and by mentioning the mythological roots and basics of traditional medicine along with keywords. Analyze the reasons for this belief such as the bow, the clay bullet, the tray, bang and disease.

Key words: Archery, folk culture, Hafiz, patient, traditional medicine.

Received: 2023-11-27

Accepted: 2024-05-29

* Associate Prof Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Yasouj, Iran, asatirpars@gmail.com

DOI: 10.22099/JBA.2024.48902.4469



مقاله‌ی علمی پژوهشی، سال ۱۶، بهار ۱۴۰۳، شماره‌ی اول، پیاپی ۵۹، صص ۱۵۹-۱۷۲

تحلیل «کمان‌کشی بر سر بیمار» در شعر حافظ شیرازی

محمدهادی خالق‌زاده *

چکیده

ادبیات فارسی ناگزیر است که فرهنگ و ادبیات شفاهی و عامیانه را در متن و بطن خویش پذیرا باشد. حافظ از جمله شاعرانی است که فرهنگ شفاهی زمان خود را پروریده و در آیین‌های هنر اشعارش انعکاس داده است. در غزلیات وی بیتی به قرار زیر است:
با چشم و ابروی تو چه تدبیر دل کنم؟
و زین کمان که بر سر بیمار می‌کشی
ضبط این بیت بر اساس چاپ ابوالقاسم انجوی است و پرویز ناتل خانلری و محمد قزوینی و قاسم غنی «بر من بیمار» آورده‌اند؛ اما حسین‌علی هروی «بر سر بیمار» را درست‌تر و ضبط حافظ قدسی را شاهدهی بر این مدعا می‌داند. به هر روی، «کمان کشیدن بر سر بیمار» محل بحث است. در گذشته رسمی بوده که چون از بهبودی بیمار نومید می‌شدند، سینی بزرگی در کنار بیمار نگه می‌داشتند و بی‌آنکه خود او متوجه باشد گلوله‌ای گلین در کمان می‌گذاشتند و به شدت به آن سینی می‌زدند تا بیمار با شنیدن آن صدای غیرمنتظره بترسد و بهبودی یابد. پژوهشگر در مقاله‌ی پیش رو که با روش توصیفی-تحلیلی انجام شده، در پی آن است که با کاوش در فرهنگ عامه، ادبیات فارسی و طب سنتی این موضوع را بررسی و با ذکر ریشه‌های اساطیری و مبانی طب

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران asatirpars@gmail.com

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۳/۹

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۹/۶

DOI: 10.22099/JBA.2024.48902.4469

شاپا چاپی: ۲۰۰۸-۱۸۱۳

شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۷۷۵۱



سنتی همراه با کلیدواژه‌های این رسم مثل کمان، گلوله‌ی گلین، سینی، بانگ و بیماری، چونی و چرای این باور را تحلیل کند.

واژه‌های کلیدی: بیمار، حافظ، طب سنتی، فرهنگ عامیانه، کمان کشیدن.

۱. مقدمه

فرهنگ عامیانه که جزئی از میراث اجتماعی و معنوی جامعه است، در اصطلاح به مجموع افسانه‌ها، ضرب‌المثل‌ها، ترانه‌ها، چیستان‌ها، رقص‌ها، پیشگویی‌ها، اعتقادات و مراسم تولد، مرگ، ازدواج، کشاورزی، پیشگیری و معالجه بیماری‌ها و به‌طور کلی آداب و رسوم و عقاید اطلاق می‌شود که به‌صورت شفاهی یا از طریق تقلید و تکرار از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد. یکی از رازهای دیرینه‌ی حافظ شیرازی، استفاده‌ی وی از فرهنگ عمومی و رسوم زمانه و آمیختن آن با بینش شعری است. یکی از این رسوم، «کمان‌کشیدن بر سر بیمار» است که در دو بیت از غزلیاتش تکرار شده است. شفیع‌ی کدکنی (۱۳۸۱: ۱۱۹) درباره‌ی این رسم می‌گوید: «گویا شواهد چندان زیادی در این باب در دسترس نیست». بنا به همین سخن پژوهشی انجام گرفت و برخی شواهد در شعر فارسی به دست آمد که منجر به نگارش این مقاله شد. مقاله که با روش توصیفی-تحلیلی انجام شده، در پی آن است که با کاوش در فرهنگ عامه، ادبیات فارسی و طب سنتی این موضوع را بررسی کند و با ذکر ریشه‌های اساطیری و مبنای طب سنتی همراه با کلیدواژه‌های این رسم مثل کمان، گلوله‌ی گلین، سینی و بانگ و بیماری به واکاوی و چرای این رسم و باور بپردازد.

۱.۱. پیشینه‌ی تحقیق

درباره‌ی رسم کمان‌کشی بر سر بیمار و ارتباط آن با بیت حافظ، نخستین بار ابوالقاسم انجوی شیرازی در تصحیح غزلیات حافظ (۱۳۴۵) به کوتاهی سخن راند و هم‌اکنون نیز در مقاله‌ای باعنوان «دشواری‌های تصحیح دیوان خواجه حافظ» (۱۳۵۱) چند جمله به نکات پیشین افزود. احمد مدنی در کتاب *طبیبانه‌های حافظ* (۱۳۷۹) مفصل‌تر از دیگران این رسم را تشریح می‌کند؛ اما از نمونه‌های ادبی دیگر بی‌اطلاع بوده و ذکری از دیدگاه‌های

اساطیری و طبی این رسم به میان نمی‌آورد. پس از آن، اغلب شارحان اشعار حافظ تنها به نقل قول از انجوی شیرازی پرداخته‌اند که یا همچون سعید حمیدیان در شرح شوق (۱۳۹۶) و محمدرضا برزگر خالقی شاخ نبات حافظ (۱۳۸۲) و حسین‌علی هروی در «نکته‌هایی در تصحیح دیوان حافظ» (۱۳۶۴) آن را پسندیده‌اند یا مثل زریاب خویی در آیینی جام (۱۳۹۹) آن را مردود دانسته است. به‌هرروی، هیچ‌کدام از محققان پیشین به چونی و چرایی این رسم و علت اساطیری و طبی نپرداخته‌اند یا به تأثیر آن در فرهنگ عامیانه‌ی مردم ایران اشاره نکرده‌اند.

۲. بحث و بررسی

۲.۱. اختلاف نسخه‌های دو بیت حافظ

در دیوان حافظ دو بیت مشتمل بر این موضوع وجود دارد؛ نخست بیتی به قرار زیر:

با چشم و ابروی تو چه تدبیر دل کنم؟
و زین کمان که بر سر بیمار می‌کشی

(حافظ، ۱۳۴۵: ۲۵۳)

ضبط این بیت بر اساس چاپ انجوی است و خانلری، پژمان، فرزاد، هروی و قزوینی - غنی «بر من بیمار» آورده‌اند و زریاب نیز با ایشان هم‌عقیده است؛ اما هروی «بر سر» را درست‌تر می‌داند و ضبط حافظ قدسی را شاهدهی بر این مدعا. زریاب خویی می‌نویسد: «دو تن از حافظ‌شناسان، یعنی آقایان سیدابوالقاسم انجوی شیرازی و دکتر حسین‌علی هروی به استناد دیوان حافظ چاپ قدسی «بر سر بیمار می‌کشی» را درست دانسته‌اند... اما من گمان نمی‌کنم که حافظ نظری به این رسم داشته است» (زریاب‌خویی، ۱۳۹۹: ۳۱۸). بهروز ثروتیان در شرح غزلیات حافظ بدون اشاره به این رسم می‌نویسد: «دارای تشبیه پنهانی است که به‌عنوان شاهد مثال از نمونه‌های شعری است. «چشم» محبوب را به‌صورت پنهان و پوشیده شاعر به خودش مانند کرده است از نظر بیماری و بالکنایه به بیمار و خمار بودن چشم اشاره‌ای دارد.» (حافظ، ۱۳۷۹: ۹۷۸)

حافظ در بیتی دیگر از رسم آوردن و آویختن کمان بر سر بیمار یاد می‌کند. در بیت

زیر که ضبط انجوی شیرازی است، همین موضوع تکرار می‌شود:

عفاله چین ابرویش اگر چه ناتوانم کرد به رحمت هم کمانی بر سر بیمار می‌آورد (همان، ۱۳۴۵: ۹۵)

غنی و قزوینی، خانلری، و جاوید- خرمشاهی در نسخه‌ی اساس خویش «به عشوه هم پیامی بر سر بیمار می‌آورد» ضبط کرده‌اند. خانلری در زیرنویس یکی از اختلاف‌ها را به‌جای پیامی، «نباتی» ذکر می‌کند (رک. همان، ۱۳۶۲: ۳۰۱)؛ اما مسعود فرزاد در این بیت «کمانی» را ضبط کرده و می‌نویسد: «کمانی، استنباط استاد جلال‌الدین همایی است و من به سهم خود یقین دارم که قضاوت ایشان صحیح و بسیار مبتکرانه و فاضلانه است» (فرزاد، ۱۳۴۹: ۵۸۰) برزگر خالقی در معنای بیت می‌نویسد: «خواجه خود را به بیمار مانند کرده است و می‌فرماید: آفرین بر چین ابروی معشوق که اگر چه مرا ناتوان و بیمار کرد؛ ولی ناز و غمزه‌ی ابروهای کمانی، پیام عافیت و سلامتی برایم آورد و همچنین اشاره‌ای هم به چشم بیمار و خمار معشوق دارد که عشوه و حرکات ابرو بر سر و بر بالای چشم بیمار او رخ می‌دهد.» (برزگر خالقی، ۱۳۸۲: ۳۷۵).

۲.۲. رسم کمان‌کشی بر سر بیمار

درست است که کمان بر کسی کشیدن، یعنی «او را آماج حمله و انتقاد و اعتراض خود قرار دادن» (خرمشاهی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۱۰۱۸)؛ ولی کمان بر سر بیمار کشیدن اصطلاحی است که وقتی فردی بیمار می‌شد و داروها افاقه نمی‌کرد، کمان‌کشی بر سر بیمار یا کمان آویختن بر بالین بیمار، آخرین امید نزدیکان برای بهبودی فرد به شمار می‌رفت. انجوی شیرازی در حاشیه‌ی مصراع «به رحمت هم پیامی بر سر بیمار می‌آورد» در تصحیح *دیوان حافظ* می‌نویسد: «مفهوم بیت بدین صورت بر ما روشن نیست، حضرت آقای همایی معتقدند «پیامی» در اصل «کمانی» بوده است» (حافظ، ۱۳۴۵: ۹۵). وی کمان‌کشی بر سر بیمار را یادآور می‌شود و اضافه می‌کند: «این کار در ایلات جنوب هنوز هم مرسوم است و بدان «سونجی‌گیری» گویند. همچنین آقای همایی فرمودند: مرحوم والدشان «طرب» از استاد خود شنیده و «غمام همدانی» هم از «غبار همدانی» روایت کرده است که «پیامی» نیست و «کمانی» درست است.» (همان).

انجوی شیرازی که در فرهنگ عامه‌ی فارس صاحب‌نظر بود، می‌گوید:

«خوشبختانه اسنادی از همکاران بنده [آمنه‌ی نجم‌الدین و حسن پناهیان] در فرهنگ مردم به دستم رسید که معلوم شد در نیشابور و مازندران هنوز هم مرسوم است که بیمار سنگین‌احوال را به این ترتیب معالجه می‌کنند که چون از دوا و درمان فایده‌ی ندیدند، مجمعه یا سینی بزرگی در کنار بیمار نگه می‌دارند و بی‌آنکه خود او متوجه باشد، گلوله‌ای گلین در کمان می‌نهند و به شدت به آن سینی می‌زنند تا بیمار با شنیدن آن صدای غیرمنتظره یک‌باره تکان بخورد و بترسد تا خوب شود و بهبود یابد و به این عمل خرافی، «سونجی شکستن» و «سونجی گرفتن» می‌گویند» (انجوی شیرازی، ۱۳۵۱: ۵۳).

سونجی همان سنج یا صفحات فلزی است که هر وی به آن اشاره کرده. ایشان می‌نویسد: «کمان بر سر بیمار کشیدن یا آوردن اشاره به رسمی دارد که در فارس معمول بوده است و آن را سنج‌زنی یا سنج‌کشی می‌گفته‌اند» (هروی، ۱۳۶۴: ۲۳). سنجی که از دو صفحه‌ی فلزی بزرگ تشکیل شده و با برهم‌کوبیدن آن بانگ وحشتناکی برمی‌خیزد. (مدنی، ۱۳۷۹: ۳۱۶). و اما چرا در سونجی‌گری گلوله‌ی کمان را از گل می‌ساخته‌اند؟ و آیا قرار دادن گلوله‌های گلین در کمان ممکن است؟ سعید حمیدیان می‌نویسد: «این نه کمان تیر یا ناوک‌اندازی، بلکه نوعی خاص پرتاب گروهه (گلوله) یا بُندُق بوده، چنان‌که امروز تیرکمان برای این کار معمول است. وقتی ابرو به کمان مانند شود، چشم به دلیل گردی در حُکم مهره‌ی کمان گروهه خواهد بود، چنان‌که سعدی ابرو و چشم یار را کمان‌مهره (کمان‌گروهه) می‌خواند:

از دست کمان‌مهره‌ی ابروی تو در شهر دل نیست که در بر چو کبوتر نپیده است
(سعدی، ۱۳۷۵: ۴۵۲)

همچنین با این تشبیه، این مطلب که گلوله‌های گلین را به کمک کمان رها می‌کرده و بر چیزی چون سینی می‌زده‌اند، تأیید می‌شود» (حمیدیان، ۱۳۹۱، ج ۵: ۳۸۹۶). چرا این گلوله از سنگ یا فلز نبوده که قاعدتاً صدای بلندتری ایجاد می‌کرده است. آیا این انتخاب نیز دنباله‌روی از یک سنت یا یادگاری از یک پدیده‌ی ابتدایی نبوده است؟ «در نوزنامه‌ی خیام آنجا که سخن از تیر و کمان است چنین می‌خوانیم: «و نخست کس که تیر و کمان ساخت، گیومرث بود و کمان وی بدان روزگار چوبین بود... و تیر وی گلین بود» (مدنی، ۱۳۷۹: ۳۱۷).

و اما بازگردیم به کمان‌کشی در شعر حافظ. اغلب کسانی که در شرح ابیات حافظ پیرامون این مبحث سخن رانده‌اند، به همین دو نمونه از شعر حافظ که در بالا اشاره شد، اکتفا کرده‌اند. شفیعی کدکنی با اشاره به اینکه «شواهد چندان زیادی در این باب در دسترس نیست.» بیتی از *طراز الاخبار* را شاهدی بر این رسم می‌داند. عبدالنبی فخرالزمانی (۹۹۸ق، بعد از ۱۰۴۱ق) اثری به نام *طراز الاخبار* دارد که آن را برای قصه‌پردازان و قصه‌خوانان تألیف کرده است... در همین مطلب «از گل هر مز (کذا بدون واو) مثنوی منسوب به عطار ابیاتی آورده... که می‌گوید:

کشیده ز ابروی شوخ سیه‌کار کمان پیوسته بر بالین بیمار
(فخرالزمانی، ۱۰۴۳ق: ۴۰۰)

که اشارتی دارد به رسم کمان بر سر بیمار کشیدن... و گویا شواهد چندان زیادی در این باب در دسترس نیست» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۱: ۱۱۹).

باوجوداین خواجهی کرمانی مصراع دوم عطار را تضمین کرده و طی یک استقبال شاعرانه می‌گوید:

اگر ناوک نمی‌اندازد از چیست؟ کمان پیوسته بر بالین بیمار
(خواجهی کرمانی، ۱۳۳۶: ۴۴۳)

خواجه چندین بیت دیگر دارد که این رسم در آن متجلی شده است:

ز حاجبان تو در حیرتم که پیوسته کشیده‌اند کمان بر دو جادوی بیمار
(همان: ۴۹)

و در دو بیت زیر به جای «کشیدن کمان بر سر بیمار» از «نهادن کمان بر بالین بیمار» یاد می‌کند:

عجب ز جادوی مستت که ناتوان خفته نهاده است کمانش مدام بر بالین
(همان: ۴۷۹)

چو آن جادوی بیمارش که خون‌خوردن بود کارش ندیدم ناتوانی را کمان پیوسته بر بالین
(همان: ۷۴۴)

آری گذاشتن یا نهادن کمان نیز نوعی تعویذ شمرده می‌شده است که در ادامه به آن هم خواهیم پرداخت. پرتو علوی در نقل خاطره‌ای از حاج ذوالریاستین شیرازی، قطب سلسله‌ی نعمت‌اللہی، می‌نویسد:

«آن مرحوم دستور داد تا کمانی از خیزران یا نی آماده کردم و فقید مذکور را بر سر بیمار بردم، آن مرحوم کمان را بالای سر بیمار نگاه داشت و پس از خواندن ادعیه و اورادی چند آن کمان را بالای سر بیمار آویخت و بدین وسیله بهبودی بیمار را که منظور قطع تب بیمار بود طبق دستور بزرگان سلسله‌ی خویش از خداوند مسئلت نمود» (علوی، ۱۳۶۳: ۹۸).

این گذاشتن کمان به این معنا بوده که تعویذ کمان باعث می‌شود بیماری و تب به کمان منتقل شود. این شیوه، یعنی انتقال آفت به اشیای خاص در طب عامیانه‌ی ایران سابقه داشته است. مردم کرمان «اگر بخواهند آفت یا بیماری را از خود دور کنند، شاخه‌ای از درخت بید را می‌کنند و بر آن دعا و اورادی می‌خوانند و با این عمل بیماری و آفت را به آن انتقال می‌دهند تا آن آفت از فرد دور شود.» (صرفی، ۱۳۹۱: ۱۲۳).

۲. ۱. کمان‌کشی بر سر بیمار در فرهنگ و طب عامیانه

به نظر می‌آید در رسم کمان‌کشی بر سر بیمار، منظور از بیمار، شخص تب‌دار است. در شعر فارسی به بهبودی تب، از راه خواندن و دمیدن افسون اشاره شده است:

برای دفع تب هر که فسونگر باد افسونی بر اندامم دمید از لاغری چون نی صدا کردم

(طالب آملی، ۱۳۴۶: ۷۰۲)

اما اشاره‌گونه‌های مختصری وجود داشته که گذشتگان بین ایجاد بانگ یا صدای بلند و تسکین تب افراد رابطه‌ای می‌دیدند. «شنیدن بانگ ناقوس»، «جوش تب»، «تبخاله» و «جگر» در بیت زیر از بیدل، هرگز اتفاقی نیست:

ز دیرستان عشقت در جگر جوش تبی دارم که از تبخاله می‌باید شنیدن بانگ ناقوشش

(بیدل دهلوی، ۱۳۸۰: ۷۶۶)

در طب عامیانه‌ی ایرانی روش‌های این‌چنینی که با غافلگیری و ترساندن بیمار، تب یا مرض او را درمان می‌نمودند یا می‌نمایند، وجود داشته و دارد. هانری ماسه اشاره می‌کند: «برای بریدن تب، بیمار را کنار پله‌ای می‌نشانند و از بالای سرش غفلتاً کوزه‌ای

را پرتاب می‌کنند. تب از صدای شکستن می‌ترسد و می‌رود! یا اینکه ناگهان بیمار را سیلی می‌زنند» (ماسه، ۱۳۵۵: ۱۳۶). صادق هدایت نیز همین را برای تب نوبه نقل کرده است: «ناخوش را لب پله می‌نشانند و از بالای سرش بی‌هوا، کوزه‌ای پرت می‌کنند. نوبه از صدای شکستن آن می‌ترسد و می‌پرد یا بی‌هوا به مریض، کشیده می‌زنند» (هدایت، ۱۳۷۹: ۵۵-۵۷). در خراسان نیز روش مشابهی وجود داشته که «برای قطع تب و لرز در بیماری مالاریا، یک نفر از اهل خانه بر پشت بام می‌رود و از محلی که به اتاق بیمار نزدیک‌تر است بی‌خبر، کوزه‌ای پرآب بر زمین می‌افکند. بیمار از شنیدن صدای ناگهانی یکه می‌خورد و تب و لرزش قطع می‌شود» (شکورزاده، ۱۳۶۳: ۶۲۲). در تهران اگر بچه‌ای زیاد گریه می‌کرد ارزن یا گندم در کوزه‌ی نو ریخته کوزه را با بچه به سیداسماعیل می‌بردند و کوزه را جلو بچه به زمین می‌زدند که در صورت ترسیدن و از جا پریدن نحسی‌اش تمام می‌شد (رک. شهری، ۱۳۹۸، ج ۵: ۶۷۲).

در طب عامیانه و باورداشتهای مردم گیل و دیلم درباره‌ی غافلگیری برای درمان تب آمده است: «اگر کسی به‌طور مداوم تب می‌کرد، او را پیش سیدی که در محل معروف به تودبوس (تب‌بند) بود، می‌بردند و غافلگیرانه کشیده‌ای به صورت او می‌زد» (پاینده، ۱۳۵۵: ۲۴۸).

چنین برمی‌آید که «بیماری را در گذشته‌های بسیار دور، روح شیطانی و شریری می‌دانسته‌اند که در بدن بیمار حلول می‌کرده است... به این منظور با ادوات جنگی خود بر بالین بیمار سروصدا و هیاهو می‌کرده‌اند، ماسک‌های وحشتناک به صورت می‌زده‌اند و بر صفحات فلزی می‌کوبیده‌اند» (مدنی، ۱۳۷۹: ۳۱۶) این مسئله که صدای مهیب بیماری را مداوا می‌کند، در تاریخ سابقه دارد. ویل دورانت در تاریخ تمدن خویش آورده است که کوبیدن بر صفحات فلزی روح شریر را از بدن بیمار دور می‌کند: «در گذشته‌ی بسیار دور، برای آنکه روح شریر را از بدن بیمار بیرون رانند... پوست حیوانات درنده بر تن می‌کردند و زوزه‌های حیوانی می‌کشیدند و دست می‌زدند و بر صفحات فلزی می‌کوبیدند» (دورانت، ۱۳۸۰، ج ۱: ۹۸).

آل از جمله‌ی دیوها و موجودات شریری است که مردم بیشتر مناطق ایران به آن باور دارند و در باورهای خود برای ترساندن و دور کردن آن از اطراف زائو به صدا و دود و

رنگ باروت متوسل می‌شوند؛ برای نمونه «برای ترساندن آل و نیز برای جلوگیری از خواب رفتن زائو مردان چندین تیر خالی می‌کنند» (بهمن‌بیگی، ۱۳۲۴: ۸۱-۸۲). هانری ماسه در معتقدات و آداب ایرانی، شبیه چنین کاری را ذکر کرده است. وی عنوان می‌کند: «مردم هنگام تولد نوزاد، اگر مادر غش کرد، چند تیر خالی می‌کنند تا آل بترسد» (ماسه، ۱۳۵۵: ۴۵) و اضافه می‌کند که «پس از حمام رفتن زائو... توصیه می‌شود که یک قبضه تفنگ در اتاق زائو بگذارند» (همان) در شیراز مرسوم بود که «بالای سر زائو و اتاقی که نوزاد در آن بود، ابزاری مانند کمان، قیچی، کارد و سیخ و امثال آن را قرار می‌دادند تا ارواح خبیث و آل بترسند و وارد اتاق نشوند و به زائو و بچه‌اش آسیبی نرسانند» (زیانی، ۱۳۸۷: ۷۹).

در تاریخ مغول نیز درباره‌ی شیوه‌های مبارزه‌ی طایفه‌ی مغولان با بیماری‌ها چنین آمده است: «چون کسی بیمار می‌شد... آن‌ها می‌کوشیدند تا ارواح را با سلاح‌هایی دفع کنند. پس در دو طرف بستر بیمار شمشیرهای برآق قرار می‌دادند... چنانچه یکی از اشراف بیمار می‌شد پنجاه سوار در اطراف خیمه‌ی وی می‌تاختند و برای دفع شیاطین نیزه‌های خود را به حرکت در می‌آوردند» (مدنی، ۱۳۷۹: ۳۱۷).

در عشایر جنوب کشور این مطلب به‌خوبی به یادگار مانده است. محمد بهمن‌بیگی در کتاب *بخارای من، ایل من* داستانی به نام «آل» دارد که در آن قابله‌ای برای مداوای زائویی به نام زلیخا که وضع حمل او با مشکل روبه‌رو شده است، چنین تدبیری دارد: «شمشیر زنگ‌زده‌ای که نوک برگشته داشت، بر بالین زلیخا نهادند» (بهمن‌بیگی، ۱۳۶۸: ۳۱) و باز در ادامه‌ی آن داستان: «اسب پر سروصدای کدخدای قبیله را با میخ محکمی در چند قدمی زلیخا بر در چادر بستند... زلیخا را در سنگری از آهن محصور کردند. میرشکار طایفه مجاور را به کمک طلبیدند. میرشکار با جنجال و هیاهو رسید و قشقرقی به پا کرد. در اطراف چادر، زائو چندین بار دور اسب تاخت و تیر به هوا انداخت» (همان). در تأیید اطلاعات بالا باید گفت: «فراشبندی‌ها برای درمان‌ماندن از شر اجنه، همراه داشتن اشیاء آهنی مثل شمشیر، کارد و چاقو را مؤثر می‌دانند» (امیری، ۱۳۸۲: ۷۳). جدا از طب عامیانه، در طب سنتی نیز این عمل ترساندن و ایجاد خوف باعث تغییر مزاج می‌شود. حکیم عقیلی خراسانی در مبحث اجناس علامات امزجه در فصل چهارم از رکن

سوم مقاله‌ی اول در کتاب *خلاصه‌الحکمه* می‌نویسد: «هرچقدر حرارت قوی‌تر باشد، غضب قوی‌تر و سریع‌الهیجان‌تر و کثیر الوقوع خواهد بود؛ اما خوف که قوت و سرعت و کثرت آن به سبب غلبه‌ی برودت است، به این جهت است که معداً آن، خون رقیق بارد المزاج قلیل الاشتعال بطیء الحركة به سوی خارج است» (عقیلی خراسانی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۵۲۷). هرچه واکنش خوف و ترس در فردی بیشتر و دفعات وقوع آن زیادتر باشد، نشانه‌ای از غلبه‌ی سردی و برودت مزاج است و همین ترساندن فرد نیز باعث می‌شود طبع وی رو به سردی گراید و گرمی کاهش یابد. با این توضیح باید گفت که ترساندن آنی و هیجان باعث می‌شود طبع انسان رو به گرمی سوق یابد و تب کاهش پیدا کند.

۲.۲.۲. کمان‌کشی بر سر بیمار در اساطیر

کمان‌کشی در اساطیر ایران از خویشکاری‌های مهم ایزدان در امر باران‌آوری و مبارزه با نیروهای اهریمنی است و گاه این خویشکاری در حماسه‌ها به شخصیت‌های مافوق انسانی واگذار شده است. در آیین زرتشت... مهر ایزدی دلیر است که چون «بانگ دادخواهی را بشنود، باران را بباراند و گیاهان را برویاند» (دوستخواه، ۱۳۷۱، ج ۱: ۳۶۷). در گردونه‌ی مهر، هزار کمان خوش‌ساخت هست... تیر از این کمان‌ها به شتاب نیروی خیال پرتاب شود و به شتاب نیروی خیال به سوی سر دیوان پرواز گیرد (رک. همان، ج ۱: ۳۸۴). اما ارتباط کمان‌کشی با آب و باران و جدال آن با تب و گرمی مقوله‌ای است که باید به آن پرداخت. بنابر روایات آیین میترا در اروپا هنگامی که اهریمن، خشکسالی را به وجود می‌آورد، مردم از میترا درخواست آب می‌کنند و در این میان میترا به معجزه‌ای دست می‌یازد و با کمان‌کشی تیری به صخره‌ای می‌افکند. بر اثر اصابت چوبه‌ی تیر میترا به سنگ، چشمه‌ی آبی جاری می‌شود و زمین از خشکسالی نجات می‌یابد (دیری، ۱۳۹۵: ۲۷). در سنگ‌نگاره‌ها و نقاشی‌های دیواری بسیاری، میترا در حال تیراندازی به صخره‌ی سنگ یا توده‌ای از ابر نشان داده شده است. «در اسرار میترا، تخته‌سنگ یا صخره کنایه از آسمان است و تیر زدن بر تخته سنگ در واقع تیر انداختن به ابر است» (واحد دوست، ۱۳۷۹: ۴۳۰). در نقش برجسته‌ی بسیگه‌ایم نقوشی از کمان‌کشی و جریان یافتن آب در اثر معجزه‌ی میترا مشاهده می‌شود (رک. دیری، ۱۳۹۵: ۲۷). آری تب در اساطیر نشان از

آتش و گرمی خشکسالی است و پاشویه و بهبودی، خُنکای ترسالی و بارش است که این امر با نماد کمان انجام می‌شود.

بنابر روایت‌های موجود در شاهنامه، زو پسر طهماسب، قهرمان داستان تیراندازی معروفی قرار گرفته است و طی آن سخن از بارش باران پس از خشکسالی مدیدی به میان آمده است: «چونان پیداست که آن فراسیاه تور در زمان پادشاهی منوچهر به ایران‌شهر آمد و بر تخت نشست... چون این خبر به شاه منوچهر رسید از آن جای که خود پاک‌منش بود، پیش اورمزد خدای با اندیشه‌ی نیک ورزیدن نماز برد... پس زو پسر طهماسب، بر فرموده‌ی منوچهر نام اورمزد بر زبان آورد و تیر را از آن جای پرتاب کرد، به حکم اورمزد خدای، آن تیر در مُلک توران تا سر حد جیحون رسید... همان روز باران بی‌حد و بی‌شمار بارید» (مزداپور، ۱۳۸۳: ۳۱۱-۳۱۳). در این مبحث نیز کمان‌کشی و تیر انداختن منجر به بارش باران بوده است.

۳. نتیجه‌گیری

در پایان مبحث کمان‌کشی بر سر بیمار باید گفت: یک: مسلماً حافظ در دو بیت مذکور به این رسم اشاره داشته و شواهد دیگر شعری از عطار و خواجوی کرمانی بر این امر گواه هستند. دو: در مصراع «وه زین کمان که بر سر بیمار می‌کشی» تصحیح قدسی و انجوی به نظر نویسنده‌ی این سطور، اصح به نظر می‌رسد؛ چون «چشم» محبوب را به صورت پنهان و پوشیده شاعر به خودش مانند کرده است از نظر بیماری و بالکنایه به بیمار و خُمار بودن چشم اشاره‌ای دارد؛ البته لطف مجاز کمان به معنی ابرو بر کسی پوشیده نیست. سه: چنان‌که شواهد فراوانی از فرهنگ عامه و طب عامیانه ذکر شد، قدما معتقد بودند صدای مهیب باعث می‌شود که تب درمان شود و کمان‌کشی و زدن گلوله با یک سینی فلزی از این باب استفاده می‌شده است. چهار: در اساطیر کمان‌کشی برای مبارزه با خشکسالی (خشکی و تب) و باعث زایش باران (رطوبت و سردی بدن) می‌شود. پنج: در طب سنتی، عمل ترساندن و ایجاد خوف مزاج را تغییر می‌دهد. واکنش خوف و ترس، نشانه‌ای از غلبه‌ی سردی و برودت مزاج است و همین ترساندن فرد نیز باعث می‌شود طبع وی رو به سردی گراید و گرمی و تب کاهش یابد. شش: گذاشتن یا نهادن کمان نیز

نوعی تعویذ شمرده می‌شده، چنان‌که در نقل خاطره‌ای از حاج ذوالریاستین شیرازی، قطب سلسله‌ی نعمت‌اللہی، اشاره شد، گذاشتن کمان به این معنا بوده که تعویذ کمان باعث می‌شود بیماری و تب به کمان منتقل شود. این شیوه در طب عامیانه سابقه داشته است. هفت: درباره‌ی گلوله‌های گلین در کمان باید گفت این نه کمان تیر یا ناوک‌اندازی، بلکه نوعی خاص پرتاب گروه (گلوله) یا بُندُق بوده و گلین بودن گلوله در اساطیر سابقه داشته، چنان‌که گیومرث از گلوله‌ی گلین استفاده کرد.

بنابراین معنای بیت:

با چشم و ابروی تو چه تدبیر دل کنم؟
وہ زین کمان کہ بر سر بیمار می‌کشی
چنین است: «ای معشوق، با وجود چشم تو که مانند گلوله‌ی گلین و ابروی تو که شبیه کمان است، نمی‌توانم دردِ دلِ خویش را درمان کنم؛ هرچند تو بر سر من بیمار، کمان‌کشی کنی و تعویذ بگذاری»

و بیت دوم:

عفاالله چین ابرویش اگر چه ناتوانم کرد
به رحمت هم کمانی بر سر بیمار می‌آورد
«خواجه خود را به بیماری مانند کرده است و می‌گوید: آفرین بر چینِ ابروی معشوق که اگر چه مرا ناتوان و بیمار کرد؛ اما از سر دلسوزی به دنبال آن است که با ابروی کمان‌وارِ خویش که همچون تعویذی است، مرا درمان نماید!»

منابع

- امیری، سیدرزاق. (۱۳۸۲). تاریخ و فرهنگ مردم فرشبند. شیراز: نوید.
- انجوی شیرازی، ابوالقاسم. (۱۳۵۱). «دشواری‌های تصحیح دیوان خواجه حافظ». نگین، سال ۸، شماره‌ی ۸۷، صص ۵۰-۵۳.
- برزگر خالقی، محمدرضا. (۱۳۸۲). شاخ نبات حافظ. تهران: زوآر.
- بهمن بیگی، محمد. (۱۳۲۴). عرف و عادت در عشایر فارس، طلای شہامت. تهران: ہمارا.
- _____ (۱۳۶۸). بخارای من ایل من. تهران: آ گاہ.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر. (۱۳۸۰). غزلیات بیدل دهلوی. به تصحیح اکبر بہداروند، تهران: پیک.

پاینده، محمود. (۱۳۵۵). آیین‌ها و باورداشت‌های گیل و دیلم. تهران: فرهنگ ایلیا.
حافظ، شمس‌الدین. (۱۳۴۵). غزلیات حافظ. شرح و تصحیح ابوالقاسم انجوی شیرازی،
تهران: جاویدان علمی.

_____ (۱۳۶۲). دیوان حافظ. به تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران: خوارزمی.

_____ (۱۳۷۹). غزلیات حافظ. شرح بهروز ثروتیان، تهران: نگاه.

حمیدیان، سعید. (۱۳۹۶). شرح شوق. ۵ مجلد، تهران: قطره.

خرم‌شاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۲). حافظ‌نامه. دو مجلد، تهران: علمی و فرهنگی و سروش.

خواجوی کرمانی، کمال‌الدین. (۱۳۳۶). دیوان اشعار. به تصحیح احمد سهیلی خوانساری،
تهران: کتاب‌فروشی بارانی و محمودی.

دورانت، ویل. (۱۳۸۰). تاریخ تمدن. ج ۱، مترجم احمد آرام، تهران: علمی و فرهنگی.

دوستخواه، جلیل. (۱۳۷۱). اوستا. دو مجلد، تهران: مروارید.

دیری، حسین؛ آشوری، محمدتقی. (۱۳۹۵). «بررسی کهن‌الگوی آب و کمان‌کشی در
داستان رستم و اسفندیار». هنرهای تجسمی و کاربردی، دوره‌ی ۹، شماره‌ی ۱۷، صص
۱۹-۳۶.

زریاب‌خویی، عباس. (۱۳۹۹). آیین‌های جام. تهران: علمی.

زیانی، جمال. (۱۳۸۷). آداب و رسوم و باورهای مردم زمانه در شعر حافظ. شیراز: نوید.

سعدی، مشرف‌الدین. (۱۳۷۵). کلیات سعدی. تهران: میلاد.

شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۱). «نگاهی به طراز الاخبار». نامه‌ی بهارستان، سال ۳،
شماره‌ی ۵، صص ۱۰۹-۱۲۲.

شهری، جعفر. (۱۳۹۸). طهران قدیم. ۵ مجلد، تهران: معین.

شکورزاده، ابراهیم. (۱۳۶۳). عقاید و رسوم مردم خراسان. تهران: سروش.

صرفی، محمدرضا. (۱۳۹۱). باورهای مردم کرمان. ج ۱، کرمان: دانشگاه شهید باهنر.

طالب‌آملی، محمد. (۱۳۴۶). کلیات اشعار. به کوشش طاهری شهاب، تهران: سنایی.

علوی، پرتو. (۱۳۶۳). بانگ جرس. تهران: خوارزمی.

عقیلی خراسانی، حسین بن محمد. (۱۳۸۵). خلاصه‌الحکمه. قم: اسماعیلیان.

فخرالزمانی، عبدالنّبی. (کتابت ۱۰۴۳ق). نسخه‌ی طراز الاخبار. به خط سیدمحمد حسینی بهادری، تهران: کتابخانه‌ی مجلس، شماره‌ی ۳۵۸.

فرزاد، مسعود. (۱۳۴۹). حافظ. صحت کلمات و اصالت غزل‌ها. شیراز: دانشگاه پهلوی.

ماسه، هانری. (۱۳۵۵). معتقدات و آداب ایرانی. ترجمه‌ی مهدی روشن ضمیر، ج ۱، تبریز: مؤسسه‌ی تاریخ و فرهنگ ایران.

مدنی، احمد. (۱۳۷۹). طبیبانه‌های حافظ. شیراز: دانشگاه علوم پزشکی.

مزداپور، کتایون. (۱۳۸۳). داغ گل سرخ. تهران: اساطیر.

واحددوست، مهوش. (۱۳۷۹). نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه‌ی فردوسی. تهران: سروش.

هدایت، صادق. (۱۳۷۹). فرهنگ‌ی مردم ایران. به کوشش جهانگیر هدایت، تهران: چشمه.

هروی، حسین‌علی. (۱۳۶۴). «نکته‌هایی در تصحیح دیوان حافظ». دانش، سال ۶، شماره‌ی